

به سختی چشم‌هایم را باز کردم و خودم را از بین پتو و تخت بیرون کشیدم. با پشتی ام خداحافظی کردم و از جایم بلند شدم. هوا خیلی سرد است. نمی‌دانم چطور باید تا دستشویی بروم. بعد از پوشیدن دو لایه ژاکت به سمت دستشویی راه افتادم.

بعد از اینکه صورتم را شستم با سرعت هر چه تمام‌تر از دستشویی بیرون آمدم و به سمت بخاری دویدم. دیرم شده بود. باید هر چه سریع‌تر صبحانه ام را می‌خوردم، لباس‌هایم را می‌پوشیدم و به سمت مدرسه راه می‌افتادم. اما مگر می‌شد در این هوای سرد از خانه بیرون آمد؟!

در خانه را که باز کردم، سوز بدی به صورتم خورد. زود راه افتادم و کمی سرعتم را بالا بردم تا شاید گرم بشوم. به ایستگاه اتوبوس که رسیدم، در حال یخ زدن به این فکر افتادم که چرا مدارس باید اینقدر زود شروع شود؟ نمی‌شود دیرتر شروع شود که آفتاب هم بیرون آمده باشد و هوا گرم‌تر شده باشد؟ اگر می‌شد دیگر لازم نبود انقدر زود بیدار شویم.

در همین افکار بودم که اتوبوس به ایستگاه رسید و درهایش جلوی من باز شد. و چه لحظه خوبی است آن لحظه که باد گرم و عالی از طرف درهای اتوبوس به صورت یخ زده‌ات می‌خورد. با عجله وارد اتوبوس شدم، یک صندلی خالی پیدا کردم و نشستم. داشتم از پنجره بیرون نگاه می‌کردم که یک فکر بکر به ذهنم رسید. چرا به جای تابستان، زمستان تعطیل نباشد؟ اینجوری دیگر لازم نیست در زمستان‌های سرد از خانه بیرون برویم و سرما بخوریم. اما به محض اینکه گرمای افتضاح تابستان گذشته را به یاد آوردم، خودم از حرف خودم پشیمان شدم. تابستان هم کمی از زمستان نداشت. انگار یکی از این ور بوم افتاده و دیگری از آن ور بوم. با دیدن ایستگاه مقصد از جا پریدم و با شتاب هر چه بیشتر از اتوبوس بیرون پریدم که جا نمانم. اما با بیرون آمدن از اتوبوس، گرما و خوشی موقت من هم به پایان رسید و دوباره شروع به لرزیدن کردم.

مسیر ایستگاه تا مدرسه را با سرعتی دو برابر سرعت قبل طی کردم. این بار نه به خاطر گرم شدن، بلکه به خاطر فکر اینکه حدوداً پنج دقیقه دیرم شده است. به مدرسه که رسیدم، دیدم بچه‌ها در حیاط صف کشیدند. منی که به امید شوفرهای گرم مدرسه یا به مدرسه گذاشته بودم، همچون برنج‌هایی که می‌پزم، در قابلمه وا رفتم. چرا چنین جنابیتی در حق ما می‌کنید؟! مگر چه هیزم تری به شما فروخته‌ایم که اجازه نمی‌دهید در سالن اجتماعات صبحگاه اجرا شود؟ آنجا هم می‌توانیم بشینیم و خستگی مسیر طولانی که با سرعت یوز ایرانی دویده‌ایم را برطرف کنیم، و هم گرم می‌شویم. جلو رفتم و در صف کلاس نهم ایستادم.

با خودم گفتم می‌توانیم در تمام سال به مدرسه بیایم. نه تمام تمام سال؛ بلکه در هر هفته فقط یکشنبه، سه‌شنبه و پنجشنبه‌ها را به مدرسه برویم. اما در کل ماه‌های سال مدارس فعال هستند. اینجوری هم تابستان‌ها مدرسه می‌رویم و هم زمستان‌ها. اما یک روز استراحت می‌کنیم و یک روز درس می‌خوانیم. اگر ساعت آغاز و پایان مدارس از ساعت نه تا پانزده بود دیگر عالی می‌شد. چقدر خوب بود اگر مدارس این‌گونه بودند.